

چاپ پنجم

اندر مزایای تینبلی

ال جینی

سما قرایی

۲

خبرگزاری

نشرگان

## فهرست

۷	یادداشت مجموعه
۱۱	پیشگفتار
۲۷	فصل اول: روی دیگر تفریح؛ لعنت به کارا!
۴۵	فصل دوم: تفریح و فرهنگ؛ اندر اهمیت کاهلی
۶۵	فصل سوم: تعطیلات و سفر
۹۱	فصل چهارم: خرده تعطیلات؛ تعطیلات آخر هفته
۱۰۹	فصل پنجم: وقتی خرید کردن می شود بازی و تفریح
۱۳۳	فصل ششم: ورزش و بازی
۱۵۳	فصل هفتم: حد اعلاى تعطیلات؛ بازنشستگی
۱۸۱	فصل هشتم: سخن آخر؛ استعاره‌ی سبت
۲۰۵	یادداشت ها

## فصل اول

### روی دیگر تفریح لعنت به کار!

اصلاً از کار خوشم نمی‌آید، حتی وقتی کس دیگری کار می‌کند.

— مارک توین

ارسطو گفته «ما کار می‌کنیم تا بتوانیم تفریح کنیم و فراغت داشته باشیم». آیا کسی پیدا می‌شود که قاطعانه با این حرف مخالفت کند؟ ارسطو جای دیگری گفته، «ما بدون ذره‌ای فراغت کار می‌کنیم تا به فراغت دست یابیم»؛ آیا از این واضح‌تر هم می‌شود گفت؟ و باز طبق آمار وزارت کار، ما بزرگسالان زندگی مان را بیش از هر چیز وقف کارمان می‌کنیم. ما حدوداً از ۲۱ سالگی تا ۷۰ سالگی زندگی مان را به کار کردن می‌گذرانیم. اینقدر که کار می‌کنیم نمی‌خواهیم، برای خانواده مان وقت نمی‌گذاریم، نمی‌خوریم، تفریح و استراحت نمی‌کنیم. چه کارمان را دوست داشته باشیم چه از آن نفرت داشته باشیم، چه در آن موفق باشیم و چه ناموفق، چه از آن شهرت به دست بیاوریم چه حاصلش برایمان بدنامی باشد، به هر حال همه مان مثل سیزیف محکوم به آنیم

که سنگ بزرگ کارمان، شغلمان، حرفه‌مان را هر روز به دوش بکشیم و به بالای کوه ببریم تا دوباره پایین بغلتند و روز بعد دوباره روز از نوروزی از نو. اوگدن نش می‌گوید، «حتی آن دسته از ما که حالمان از کار کردن به هم می‌خورد هم باز باید کار کنیم، تا بتوانیم پول کافی به دست آوریم تا دیگر مجبور نباشیم کار کنیم!» چه خوششان بیاید چه نه، درونمایه‌ی جمعی زندگی همه‌ی ما تفریح نیست، کار است!

آمریکا همواره سرزمین و جامعه‌ی تضادها و تناقض‌ها بوده است. یکی از برجسته‌ترین تضادها در مجموعه ارزش‌های فرهنگی ما نگرش دوگانه‌مان در قبال اخلاق پروتستانی کار است. از یک سو همیشه کار را ستوده‌ایم. نوعی احترام عارفانه برای کار قائل هستیم. هر جا نشسته‌ایم گفته‌ایم که کار صادقانه شخصیت‌ساز است و افراد به واسطه‌ی کار است که هویت و یکپارچگی شخصیتی به دست می‌آورند و بدین ترتیب به «جمع بزرگسالان» راه می‌یابند. تن زدن عامدانه از کار و نرفتن پی شغل وقتی که شغلی موجود است، فرد را مطرود جامعه می‌کند. بدتر از آن اینکه دیگرمدارمان هم حق دارد ما را حیف نان و تن‌لش صدا بزند! از سوی دیگر، بگذارید به صراحت بگویم، ما فکر می‌کنیم که کار بوی گند می‌دهد! فقط مسئله این است که غالباً حاضر نیستیم این را به صدای بلند بگوییم. با اینکه کار زندگی دوران بزرگسالی ما را به خودش اختصاص می‌دهد، بیشترمان دوست نداریم که چنین باشد. معدودی از ما مشتاقانه دنبال کار می‌دویم و تعداد کمتری از ما از سختی‌ها و مسئولیت‌های آن با آغوش باز استقبال می‌کنیم و اگر به ما حق انتخاب می‌دادند احتمالاً خیلی‌هایمان شاد و خوشحال دیگر اصلاً حاضر نمی‌شدیم کار کنیم.

خوب که دقت کنید، می‌بینید تنها کسانی که زبان به ستایش از کار می‌کشایند مورخان، سیاستمداران و صاحبان کسب و کار هستند، که باید هم از کار ستایش کنند چون نفعشان در همین است، اصلاً شغلشان همین است! (البته آدم‌هایی مثل وِنِدِل بری، شاعرو کشاورز

و رساله‌نویس را هم داریم که دست‌کم در نوشته‌های غیرخصوصی‌شان از فضیلت زحمت و پرعاری سخن می‌گویند، اما باور کنید او فقط یک استثناست و تازه باز او هم شغلش همین است! حق با استاذز تِرِکل (نویسنده، مورخ و بازیگر) است. هیچ‌وقت درباره‌ی کار از رؤسا سؤال نکنید. توقع دارید چه بگویند؟ معلوم است کلی اندر مزایای کار کردن داد سخن می‌دهند. اما اگر واقعاً می‌خواهید بدانید مردم راجع به کار چه فکر می‌کنند، بروید و از کارگران بپرسید. تِرِکل می‌گوید به احتمال قوی آنها حرف‌هایی می‌زنند که تن بنجامین فرنکلین، مارتین لوتر، و ژان کَلَوَن را در گور بلرزاند و سری به تأسف تکان دهند و از شرم تا بناگوش سرخ شوند.

جولیا کِلِر، ستون‌نویس روزنامه‌ی شیکاگو تریبیون، می‌گوید فرهنگ عامه‌ی مردم آمریکا سنجه‌ی دقیق‌تری از نظرشان نسبت به کار در قیاس با پژوهش‌های آکادمیک یا سرمقاله‌هایی است که برای روز کارگر نوشته می‌شوند. کلر می‌گوید آن حقیقت سرکشی که زیر سطح تعهد ملی ما نسبت به شمایل مقدسی که اخلاق پروتستانی کار ساخته نهفته است، این است که «کار مالِ خراست» و هر جا می‌شود باید از کار تن زد.<sup>(۱)</sup>

کابوس بیشتر ما کار است و رویای شیرین‌مان کار نکردن! خواب اوقات فراغت نامحدود را می‌بینیم. دل‌مان در هوای یک زندگی عاطل، راحت، تنبلا نه و البته با جیب پراز پول است! دنبال یک زندگی هستیم که در آن کارمان بازی و مشغولیت‌مان تفریح باشد. هدف اکثر ما از کار کردن یک چیز بیشتر نیست، رسیدن به مقامات عالی، پول نقد و اوقات فراغت بی‌اندازه. با این وضع می‌سازیم چون مجبوریم. اما اگر از ته دل‌مان خبر داشته باشید همه‌مان یواشکی آرزو می‌کنیم که کاش در خانواده‌ی جی. پل گتی، موسس کمپانی نفتی گتی، یا بیل گیتس به دنیا آمده بودیم و حتی کاملاً دل با یک بُت دیگر فرهنگ آمریکایی، ابراهام لینکلن، داریم که می‌گوید: